**مبنای سوم:** آیت الله خوئی[[1]](#footnote-1) می­فرماید **موضوع واجب کفائی فرد مردد است** با این بیان که

**الف:** گاهی متعلَّق تکلیف فرد مردد است. این قسم را واجب تخییری می­گویند.

**ب:** گاهی موضوع تکلیف فرد مردد است این قسم را واجب کفائی می­نامند.

به عبارت دیگر غرض مولی گاهی به متعلَّق تکلیف تعلُّق گرفته است.(واجب تخییری)

 و گاهی غرض مولی به موضوع تکلیف تعلُّق گرفته است.(واجب کفائی)

همانگونه که غرض مولی در متعلَّق تکلیف یا صرفُ الوجود طبیعت یا مطلق وجود طبیعت است.

 همچنین غرض مولی در موضوع تکلیف.

**الف:** یا صدور تکلیف از جمیع مکلّفین است. که در این صورت واجب عینی است

**ب:** یا صدور تکلیف از صرف وجود مکلفین است . که در این صورت واجب کفائی است.

**در نتیجه** واجب کفائی واجبی است که بر احد المکلفین لا بعینه واجب است و احد قابل انطباق بر فرد فرد مکلف ها می­باشد.

**دلیل:** ایشان می­فرماید **ادلُّ دلیلٍ علی شیءٍ وقوعه.** هم در عرف و هم در شرع نظیر این مطلب را داریم

**اما در عرف** مانند اینکه مولی به همه بندگانش امر به انجام دادن کاری می­کند بدونه اینکه شخص خاصی را در نظر بگیرد. از این در نظر نگرفتن شخص خاص معلوم می­شود که غرض مولی بدست یکی از بندگانش محقّق می­شود.

**اما در شرع** مانند اینکه مولی امر به دفن میّت می­کند بدونه اینکه برای انجام این کار شخص خاصی در نظر داشته باشد زیرا تمام غرض شارع ایجاد دفن درخارج است که با فعل یکی از بندگانش محقق می­شود لذا موضوع تکلیف فرد مردد ( احد المکلفین) است.

**به نظر ما این استدلال مخدوش است.**

شما فرمودید در واجب کفائی موضوع تکلیف (مکلّفین) مردّد است.

لکن می­گوییم موضوع تکلیف ( مکلفها) نمی­تواند مردد باشد.

**دلیل:** حقیقت تکلیف وابستگی است. آن هم وابستگی به سه چیز

**الف:** مکلِّف **ب:** مکلَّف **ج:** مکلَّف به

با مردّد بودن مکلَّف تکلیف به مکلَّف نمی­سازد لذا هم بعث به مردد و هم بعث مردد محال است.

**مبنای چهارم:[[2]](#footnote-2)** آیت الله بحر العلوم می­فرماید **موضوع در واجب کفائی کلی است** و به قیام افراد برای انجام کلی ، کلی محقق می­شود.

**مثال اول:** مالک خمس کلی امام علیه السلام است اما اگر ما خمس را به امام کاظم (ع) تقدیم کنیم حقیقت پرداخت خمس محقق شده است.

**مثال دوم:** سهم سادات متعلِّق به کلی هاشمی ها است اما با پرداخت به یک هاشمی محقق است.

**مثال سوم:** مالک زکات کلی فقیر است و با دادن به یک فقیر عنوان پرداخت زکات محقق می­شود.

در این جا هم متعلق واجب کفائی کلی مکلف ها است و به یکی از این مکلف ها آن کلی محقق می­شود.

این بیان نیز مخدوش است.

اولاً همانگونه که محقق اصفهانی در بحوث ص ۶۵ فرمود تکلیف یعنی اراده شارع . به وسیله امر آن اراده شارع در نفس مکلف ها پدید می­اید و لذا اصولی ها به این بیان می­گویند انقداح اراده فی النفس ( یعنی نفس مورد توجه اراده می­شود) و کلی نفس ندارد تا متعلق ارداه شود در حالی که حقیقت تکلیف انتقداح اراده در نفس است و کلی هم که نفس ندارد .

ثانیاً تعُّین کلی به فرد است . وقتی یکی از افراد کلی را انجام می­دهد لازمه این است که آن واجب تعیینی شود و از کفائی بودن خارج شود

**مبنای پنجم:** این مبنا منسوب به قطب الدّین شیراری است.

ایشان می­فرماید: موضوع واجب کفائی مجموع مکلَّف ها هستند نه جمیع آنها ( نه تک تک آنها)

این مبنا از دو جهت مخدوش است.

**اولاً** مجموع امری اعتباری است و به اعتبار ذهن است و واقعیت خارجیه ندارد در حالی که تکلیف بعث است و امر اعتباری قابلیت بعث ندارد

**ثانیاً** اگر موضوع مجموع مکلف ها باشد به اتیان بعضی از مکلف ها تکلیف ساقط نمی­شود زیرا این تکلیف از مجموع صادر نشده است . در حالی که موضوع تکلیف مجموع است.

**الا ان یقال:** اینکه درست است مجوع را انجام نداده است اما سالبه به انتفاء موضوع است . مثلا وقتی میت دفن شد یا غسل داده شد موضوع باقی نیست تا مجموع انجام دهد.

**مبنای ششم:** از مرحوم نائینی در اجود ج ۱ ص ۱۸۷

می­فرماید تکلیف به صرف الوجود مکلف در قبال مطلق وجودش تعلق می­گیرد.همانگونه که متعلق تکلیف گاهی صرف الوجود است و گاهی مطلق وجود است گاهی صرف الوجود است و گاهی مطلق وجود است. سپس می­فرماید همانگونه که صرف الوجود فعلی قابل صدق بر کل فرد فرد از طبیعت است همچنین صرف الوجود مکلف قابل صدق بر فرد فرد مکلف است و لذا به قیام احد المکلف ها تکلیف ساقط می­شود.

1. ۱-محاضرات جلد ۱ صفحه ۵۵ الی ۵۷ [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲-بلغهُ الاصول. [↑](#footnote-ref-2)